

* مهاجرت استادان و محققان از کشورهای جهان سوم

موضوع برنگشتن متخصصان کشورهای در حال توسعه به کشور خویش یکی از مهمترین موانع رشد اقتصادی و فنی کشورهای مذکور به شمار است. مشاهدات محققان نشان می‌دهد که از آخرین جنگ جهانی به اینسو، انبوهی از متخصصان اروپایی به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده‌اند. اما از تحلیل ارقام چنین برمی‌آید که این سوچ عمومی دو حال پس رفتن است، و در عوض مقدار مهاجرت متخصصان کشورهای در حال توسعه، چه به آمریکای شمالی و چه به اروپا، به حدنگران کننده‌ای رسیده است. جدول زیر، که از تایمز مالی (سورخ ۸ مه ۱۹۶۸) گرفته شده، نشان می‌دهد که این مهاجرت از ۱۹۶۲ تا ۱۹۲۷، ۱۱/۸ درصد افزایش یافته است.

تعداد پزشکان و دانشمندان و استادان مهاجر از کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه به ایالات متحده آمریکا

سال	کشورهای توسعه یافته+		کشورهای در حال توسعه	
	تعداد	درصد نسبت به کل	تعداد	درصد نسبت به کل
۱۹۶۲	۳۵۷۳	۶۰/۰	۲۳۸۳	۴۰/۰
۱۹۶۳	۴۵۳۴	۵۷/۴	۳۳۶۲	۴۲/۶
۱۹۶۴	۴۶۰۷	۵۹/۰	۳۲۰۳	۴۱/۰
۱۹۶۵	۴۵۴۸	۶۳/۲	۲۶۵۰	۳۶/۸
۱۹۶۶	۵۱۱۴	۵۴/۰	۴۳۹۰	۴۶/۰
۱۹۶۷	۷۳۵۹	۴۸/۲	۷۹۱۳	۵۱/۸

درباره علت این مهاجرت تاکنون زیاد بحث شده، اما تردیدی نیست که علاوه بر دلایل اقتصادی و مالی، مثلاً، شرایط مادی بهتری که در کشورهای توسعه یافته برای متخصصان جوان

«گزارش احسان نراقی به مجمع علمی که در باره مسئله همکاری دانشگاهها برای پیشرفت و توسعه از تاریخ ۱۰ تا ۲۱ دسامبر ۱۹۶۸ در تونس تشکیل شد.

+ منظور کشورهای اروپای غربی، کانادا، ژاپن، ژلاند جدید، و استرالیا است.

وجود دارد، دلایلی دیگر هم در کار است که اهمیت آنها از دلایل اقتصادی و مالی کمتر نیست. دلایل اخیر ناشی از فاصله میان توسعه اقتصادی و سیاسی و پرورش متخصصان است. این نیز به نوبه خود ناشی از طبیعت دستگاه آموزشی کشورهای در حال توسعه است. بیشتر این کشورها دستگاه آموزشی خود را از کشورهای در حال توسعه اقتباس کرده اند، بی آنکه قدرت تطبیق دادن آن را با شرایط و مقتضیات محلی داشته باشند. این «تقلید» خود تا حدودی ناشی از روحیه طبقه حاکم کشورهای در حال توسعه است که چون خود با اصول سیستم آموزشی کشورهای توسعه یافته تربیت شده اند، به ارزش و اعتبار آن معتقدند. بنابراین، این طبقات حاکم به زحمت می توانند سیستم های دیگر را که متناسب با شرایط اجتماعی شرایط اجتماعی و فرهنگی کشور خودشان باشد در نظر بگیرند، زیرا، متأسفانه، باید اذعان کرد که هرگونه کوشش برای تغییر سیستم آموزشی با عادات و تمایلات مقاوم برخورد می کند. اگر بگوییم که این مقاومت در برابر تغییر، که مستقیماً بر سیستم آموزشی اثر می گذارد، تا حدودی موجب بحران در همه کشورها و، خصوصاً، در جهان سوم است، گراف نگفته ایم. پس می توان این اختلاف تمایلات و عادات مستقر و ضرورت تغییر دادن سیستم آموزشی را یکی از بنیادیترین مشکلات دانست که در سر راه کشورهای در حال توسعه وجود دارد. بنابراین، باید مسئله بازگشت استادان و محققان و نگاهداشتن آنان در دانشگاه های ملی را در چنین زمینه ای مطرح کرد: یعنی مشکل بازگشت متخصصان را باید همراه با شکل اصلاحات اساسی سیستم آموزشی، یعنی سیستم آموزش ابتدایی و متوسطه و عالی حل کرد. اگر به وضع دانشگاه ها در کشورهای در حال توسعه باریک شویم، نابسامانی خواهیم دید که خلاصه آنها اینست:

۱) عدم تناسب آموزش مدرسه ای و آموزش فنی در مدارس متوسطه که نتیجه آن وجود تعداد بیشماری دانشجوی است. این تعداد نسبت به نیازمندیها، و بویژه نسبت به اسکانات تربیتی و مادی دانشگاهها، پیش از حد به نظر می رسد.

۲) عدم تناسب میان رشته های به اصطلاح علمی و رشته های ادبی.

۳) نابسامانی از نظر روح و روش آموزش، که جنبه کتابی دارد و قدرت تحلیل و آفرینندگی دانشجویان را پرورش نمی دهد و برحافظه و انتزاع مبتنی است.

همه این عوامل سبب می شود که محیط دانشگاه برای استادان و محققان جوان چندان مطلوب نباشد. فراوانی تعداد دانشجویان و نیز طرز پرورش آنان محیطی را به وجود می آورد که برای استادان و محققان جوان مناسب نیست و نویدکننده است. بویژه، هدف تعلیمات باعث انحراف آموزش دانشگاهی از مسیر عقلایی می شود، زیرا مقصود از تعلیمات بیشتر پرورش دیپلمه است تا تربیت متخصص. بنابراین، دانشجویی که در این دستگاه تربیت شده موجب تشویق استادان و، بویژه، استادان جوانی نیست که در خارج از محیط دانشگاه اسکانات کار خلاقه

دارند. از سوی دیگر، در داخل دانشگاه اختلافی است میان دونسل پیرو جوان، خصوصاً در کشورهای که سنت دانشگاهی نسبتاً کهنی دارند. استادان بزرگتر، که کم و بیش سنی از آنان گذشته است، وبدون تردید در ایجاد آموزش عالی سهم بسزایی داشته اند، اینک، پس از بیست تا سی سال زندگی استادی نوآرپهای استادان جوان را به آسانی نمی پذیرند. زیرا باید اذعان کرد که تحول علمی زمان ما، که سرعتی بیسابقه دارد، در زمینه رابطه استاد و شاگرد و استاد یار، که اندک اندک روسی آید، وضعی را به وجود آورده که آن نیز به نوبه خود در تاریخ جهان بیسابقه است. این معارف، پیش از آنکه یک نسل از استادان بتواند آن را به نسل دیگر منتقل کند، با گذشت زمان کهنه می شود و پیشرفت های فنی و علمی جدید آنها را از اعتبار می اندازد، به نحوی که شاگردان با این خطر مواجهند که معلوماتشان کهنه و منسوخ باشد. درمان این درد این است که پرورش و تکمیل معلومات خود استادان قطع نشود و باشد پیوسته به نحوی دایماً با تحولات علمی جهان در تماس باشند. اما، از طرفی، چون در کشورهای در حال رشد وسایل کاربرد عملی معارف علمی تاکنون چندان وسیع نبوده و استادان غالباً جز آموزش نظری فعالیت علمی ثمربخشی نداشته اند، فاصله ای که از این جهت وجود دارد از فاصله موجود در کشورهای پیشرفته و توسعه یافته نیز، که دانشگاهیان شان و خارج از محیط دانشگاه میدان عمل دیگری دارند، بیشتر است.

در نتیجه، معلوماتی که استادان در دوره تربیت دانشگاهی خود می آموزند ثابت می ماند، و هر چند به نظر می رسد این نکته در مورد علوم انسانی صادق نباشد، معذک باید گفت حتی اگر معارف به دست آمده ارزش خود را از دست نداده باشند، دست کم طرز تلقی و روشهای کاربرد این گونه موارد کهنه و از کار افتاده می شود. این نشان می دهد که چنانچه قدیم در برابر تغییرات تازه مورد نظر نسل جوانتر وضع دفاعی به خود می گیرد. باید به اشکالات ناشی از انعطاف ناپذیر بودن سلسله مراتب نسل های قدیمی در برابر تغییرات در زمینه های اداری نیز اشاره کرد. یک عامل دیگر نیز که باید از آن یاد شود این است که استادان نامدار، که جزو صاحب منصبان جامعه بوده اند، غالباً وظایفی سیاسی یا اداری به عهده داشته اند که مستقیماً هیچ ارتباطی با شغل دانشگاهی آنان نداشته اما در بالا بردن سطح زندگی آنان مؤثر بوده است. این وظایف ممکن است به صورت اشتغال در ادارات یادر یک مؤسسه آزاد (به عنوان پزشک، وکیل، مهندس) بوده باشد. در نتیجه، پیداست که فقط باشغل دانشگاهی نمی توان معمولاً به چنین نقاسی یا به چنین سطحی از زندگی رسید. در عوض، استادان و محققان جوان که به کشور خویش بازمی گردند آرزو دارند که بتوانند تمام اوقات خود را وقف زندگی علمی کنند، و بدون نیاز به کارهای غیر دانشگاهی درآمد کافی داشته باشند. از سوی دیگر، با توجه به تعداد روزافزون دانشجویان و کمبود استادان، استاد یاران جوان با خطر افزایش ساعات کار هفتگی مواجهند و این به ضرر تحقیقات و تبعات آنان برای پیشرفت و توسعه فکری خودشان است. این وضع با توجه به این حقیقت که کمبود حقوق

استادیاران آنان را مجبور به کارهای فرعی (غیردانشگاهی یا دانشگاهی) می‌کند بازهم بحرانیتر می‌شود.

در مورد تحقیقات علمی در کشورهای در حال توسعه باید گفت که این تحقیقات با توسعه اقتصادی رابطه مستقیم ندارد و از نیروست که فایده اجتماعی تحقیقات، که درست مانند آموزش باید پایه پای پیشرفت اقتصادی کشور توسعه یابد و مقام بهمی در برنامه ریزی، به طور کلی، داشته باشد، هنوز بر همگان معلوم نشده است. دلیل بی توجهی به تحقیقات در این کشورها این است که کشورهای در حال توسعه تاکنون فقط به اقتباس از فنون غربی و درست وارد کردن آن اکتفا کرده‌اند.

بنابراین، علی‌رغم اینکه دولتهای کشورهای در حال توسعه در سالهای اخیر به فکر ایجاد سازمانهای علمی افتاده‌اند، هنوز این طرحها در مرحله نظری باقی مانده و نتوانسته است بر عادات خشک اداری و تربیتی غلبه و در آنها نفوذ کند.

کمک‌های کشورهای پیشرفته نیز در این زمینه بدبختانه در مسیر صحیحی هدایت نشده‌است. در نتیجه، آثار ناشی از این کمک‌ها سطحی بوده است، خصوصاً که سیاست کمک منحصر به دوره بسیار محدودی است، حال آنکه ایجاد محیط مناسب مستلزم برنامه‌های دراز مدت است.

تنها وسیله برای دادن هدفهای اقتصادی به تحقیق، از یکسو، عبارت است از به وجود آوردن سازمانهای قابل دوام که قادر به جلب توجه متخصصان علاقمند به اشتغال در مین خویش باشند، و از سوی دیگر، برقرار کردن رابطه صمیمانه میان این سازمانها و دستگاههای برنامه ریزی و مراکز تصمیم. زیرا یکی از علل وجود محیط ناساعد برای تحقیق استفاده نکردن از نتایج تحقیقات در عمل است. یکی از دلایل این اسردر کشورهای در حال توسعه بی اعتمادی دستگاه است. شکی نیست که کشورهای مذکور قادر نیستند همان امتیازاتی را که در خارج برای محققان موجود است به آنان بدهند. این موضوع را باید از طریق انگیزه‌های اخلاقی و فکری جبران کرد. یعنی باید از روح اجتماعی و وظیفه شناسی محققان مدد گرفت. برای رسیدن به این هدف لازم است که محققان از فایده عملی تحقیقات خویش و استفاده عملی از آنها اطمینان یابند. از تحقیقاتی که درباره عده‌ای از متخصصان مهاجر به خارج صورت گرفته چنین برمی‌آید که انگیزه اصلی آنان برای ترک دیار و روانه شدن به کشوری پیشرفته فقط جستجوی دستمزدها بالاتر نیست، بلکه خصوصاً این نکته مورد نظر آنان است که فعالیت تحقیقیشان چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

حقیقت این است که، از یکسو، نتایج تحقیقات بیدرتنگ در عمل مورد استفاده قرار نمی‌گیرد، و از سوی دیگر، استقلال و آزادی فکری، که شرط لازم حیات علمی است، فراهم نیست. زیرا حکومتها هنوز نتوانسته‌اند الگوی مناسبی برای رفتار با محققان پیدا کنند: محققان یا کاملاً

زیرسلطه روح اداری قرار دارند ، و این در سواردی که حکومت نخواهد از تحقیقات استفاده کند به ثمر بخشی و باروری تحقیق زیان می‌رساند، یا آنکه مورد بی‌اعتنایی هستند ، یعنی اگر هم کاملاً فراموش نشوند در محیط در بسته‌ای به حال خود رها می‌شوند. پس باید حد وسطی پیدا کرد که استفاده از تحقیق به استقلال محقق لطمه نزند و پیدایش محیط علمی و هدف علمی را بدون به کار بردن زور ، آسان کند.

مطلب دیگر رابطه سازمانهای تحقیقی ، و نیز رابطه دستگاه تعلیم و تربیت ، به‌طور کلی ، با بخش خصوصی است ، زیرا ، چنانکه می‌بینیم ، در کشورهای که جهش اقتصادی در آنها صورت گرفته است بخش صنعتی خصوصی با شتاب تبدیل به بخشی فعال و پرونق می‌شود و دیدنسان قسمت مهمی از متخصصان عالی‌رتبه را به سوی خود جذب می‌کند و شرایط و امتیازات مادی که هرگز در دانشگاهها یا مراکز تحقیقی فراهم نیست به آنان عرضه می‌کند. راه حل این مشکل رقابت با بخش خصوصی از لحاظ مقدار حقوق و مزایای محققان نیست ، زیرا از نظر اقتصادی عملی نیست. برعکس ، می‌توان با بخش خصوصی همکاری کرد ، به‌قسمی که بخش صنعتی خصوصی بتواند سهم خویش را در تحقیقات از طریق مراکز تخصصی ادا کند. به عبارت دیگر، باید شرایط انعقاد قرارداد برای تحقیقات علمی بین سازمانهای تحقیقی و بخش خصوصی آسان گردد و بدین‌سال بخش خصوصی نقش مهم خود را در جهت و هدف دادن به تحقیقات بازی کند

نتیجه

مهاجرت مغزها و نگهداری دانشمندان در کشورهای خود مسئله‌ای است که با مشکل سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی توسعه ارتباط دارد و از آن جدا نیست. در نتیجه ، مسئله مهاجرت مغزها پیچیدگیهای گوناگون دارد و با تمامی نهادها و عادات مستقر مربوط می‌شود. این وضع نوعی علامت بیماری است که سنشاً آن گذشته فرهنگی دستگاه تربیتی ، عدم تعادل میان تربیت و کار ، و عقب‌ماندگی نهادها نسبت به توسعه فکری است.

هر کوششی برای جذب متخصصان تربیت شده در خارج ، اگر متکی به ضرورت تغییر شرایطی که در اینجا یاد شد نباشد ، تنها به نتایجی موقتی منجر خواهد شد و خطر کاهش ظرفیت آفرینندگی متخصصان مذکور را به بار خواهد آورد. یکی از راه‌لهای فرعی این مسئله پیشک همکاری دانشگاهها با یکدیگر خواهد بود که موضوع بحث این مجع است.

من ، همچنانکه در گزارش خودم درباره فراسغزها به سازمان ملل متحد توصیه کرده‌ام ، به این نتیجه رسیده‌ام که یکی از نکات مهم در این زمینه تبدیل همکاری دولتها به همکاری دانشگاههاست؛ چرا که سبادهای از این قبیل تأثیر همکاری را بیشتر و دوام و پیوستگی مورد

نظر ما را آسانتر خواهد کرد. به این ترتیب، کمک دولتها به جای آنکه پراکنده باشد میدان عمل مساعدی پیدا خواهد کرد و بیشتر به سوی مراکز دانشگاهی معطوف خواهد شد تا بدین ترتیب از مبادلات و برناسه‌های مشترک در این زمینه حمایت کند. از امتیازات اینگونه همکاری اینست که پیوندهای بین کشورها محکمتر خواهد شد و احساس انزوا و اثرات زیان‌بخش آن در بین محققان کشورهای جهان سوم کاهش خواهد یافت زیرا آنان خواهند توانست فرصتهای بیشتری برای کسب اطلاع از آنچه در جهان علم می‌گذرد داشته باشند و نتایج کارهای خود را برای اطلاع و انتقاد دیگران به گروههای متعددتر و متنوعتری از طالبان غرضه دارند، و این چیزی است که برای ثبات شغلی و پیشرفت فکری محققان ضرورت اساسی دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی